

واژگان کلیدی

- ☒ اسطوره
- ☒ ژرف ساخت
- ☒ تطبیق و
- مقایسه
- ☒ ایران
- ☒ روسیه

## مقایسه برخی از پرسوناژها در اساطیر روسیه و ایران

دکتر علی تسلیمی\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

دکتر عباس خائفی\*\*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

اعظم اسماعیل زاده\*\*\*

دستیار علمی دانشگاه پیام نور

### چکیده

پرسوناژهای (personages) اساطیری‌ای که در مقاله حاضر مورد بررسی است، شامل سه دسته پهلوانان، پریان و خدایان است. در این مقاله تلاش شده است تا این سه گونه پرسوناژ در اساطیر ایران و روسیه مقایسه شود. در این مقایسه و تطبیق وجوه تشابه افسانه‌های سیاگالش و لش، حماسه‌های رستم و ایلیمورامتس، و اسطوره‌های میترا و داژبگ، ضحاک و تری‌گلاوا، اهورامزدا و بیل‌بگ، اهریمن و چرن‌بگ نشان داده شده‌اند. برخی از این شباهتها اتفاقی به نظر می‌رسند (مانند شباهت لش و سیاگالش) اما برخی نیز ریشه در نژاد و فرهنگ مشترک این دو کشور دارند (مانند اهورامزدا و اهریمن).

اساس کار این مقاله گزارش تطبیقی اسطوره‌ها و افسانه‌های روسیه و ایران بر مبنای نظریه چامسکی درباره شباهتهای ژرف ساختی است، اگرچه گاه یکی از آنها دارای پیشینه بیشتری است و ممکن است بر دیگری اثر گذاشته باشد.

\*Taslimy1340@yahoo.com

\*\*Khaefi@Guilan.ac.ir

\*\*\*mazamesmailzadeh@yahoo.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۸۶/۸/۳۰

نشانی پست الکترونیکی نویسندگان:

تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۳/۱

## مقدمه

مطالعات و بررسیهای تطبیقی در تحول دانش و معرفت بشری بسیار حائز اهمیت است. عده‌ای بر این باورند که پژوهشهای تطبیقی و شناخت آثار بیگانه از تعصبات قومی می‌کاهد و فرهنگ اصیل بومی را از بیگانه تفکیک می‌کند و استفاده از دستاوردهای آنها سبب غنی شدن ادبیات ملی می‌گردد (ندا، ۱۹۹۱: ۲۶-۲۹) اما این نتایج به‌ویژه نتایج اول و سوم با ادبیات امروز سازگارتر است تا با ادبیات و اساطیر کهن؛ ولی با مقایسه و تطبیق اساطیر، فرهنگ و ادبیات ملتها می‌توان هر چه بیشتر به طرز تفکر، آرمانها و حتی نوع زندگی مرتبط با مناسک و افکار ماوراءالطبیعی آنها آشنا گردید و با چیدن آنها در کنار یکدیگر به نتایج جدیدی نائل شد. اگرچه مقایسه آثار دو فرهنگ برای این مقصود کافی نیست، ولی می‌تواند زمینه‌ای را برای تحقیقات بزرگتر فراهم کند. با این همه این تحقیق در حله خود نتایجی نسبی را پیشنهاد می‌کند.

روش کار در این مقاله تطبیق و گاه تحلیل اسطوره‌شناختی روایت‌های روسیه و ایران درباره پهلوانان، پریان و خدایان است. البته گاه به مواردی دیگر چون اشاره‌های مردم‌شناختی گریز زده می‌شود. در این تطبیق تلاش شده است که حتی‌المقدور از هرگونه برابرسازیهای جزئی، مکانیکی، بی‌فایده و خسته‌کننده پرهیز شود. همچنین از آنجا که مخاطبان فارسی‌زبان با بعضی از افسانه‌ها و اساطیر ایران (رستم و سهراب و...) آشناترند، گاه به اشاره‌ای کوتاه بسنده شده است.

درباره پیشینه این مطالعات باید یادآور شد که در این زمینه تاکنون هیچ‌گونه تحقیقی در ایران و روسیه صورت نگرفته و حتی اثری مستقل، آن هم در حد یک فصل، مشاهده نشده است. شاید مطالب پراکنده‌ای نظیر آنچه در «جنگ ناشناخته پدر و فرزند» از فریدون وهمن نقل می‌شود، وجود داشته باشد. ضمناً برای خلاصه‌سازی عنوان مقاله، «افسانه‌ها» و «حماسه‌ها» نیز در ذیل اساطیر یاد شده‌اند.

### کاربست نظریه ژرف ساختی چامسکی در پژوهشهای تطبیقی

برای پژوهشهای تطبیقی نظریه ویژه‌ای ارائه نشده است. مکاریک می‌گوید: عده‌ای آن را چیزی بیش از نمایش شباهتها و تأثیرگذاریها بین ادبیات ملل مختلف نمی‌دانند و عده‌ای، بنابر گرایشهای مارکسیستی، ایدئولوژی جهان‌وطنی را مبنای مطالعات تطبیقی دانسته‌اند (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۰ - ۲۱). اما «مفهوم چامسکیایی ژرف ساخت می‌تواند جان تازه‌ای در نقد تطبیقی بدمد، چراکه به نظر می‌رسد این مفهوم می‌تواند مقایسه آثاری را که روساختهای متفاوتی دارند تسهیل کند.» (همان: ۲۲) چامسکی در کتاب «ساختهای نحوی» قاعده‌های سازه‌ای (phrase structure rules) را از قاعده‌های گشتاری (transformational rules) جدا می‌کند. قاعده‌های سازه‌ای مجموعه‌ای از قاعده‌های محدود است که ما را قادر می‌سازد تا جمله‌های زیادی را تولید کنیم. این قاعده‌های سازه‌ای زنجیره ژرف ساختی را تولید می‌کنند. اما قاعده‌های گشتاری از راه حذف، تعویض، افزایش یا جابه‌جایی سازه‌ها روساخت جمله را تولید می‌کنند (خائفی و دبیر، ۱۳۸۱: ۹۴).

چامسکی این جمله‌ها را گاه «هم معنا» می‌داند و گاه «هم ساخت». جمله‌های هم‌معنا جمله‌هایی هستند که ژرف ساخت یکسان دارند ولی روساختهای آنها متفاوت است؛ یعنی از نظر ظاهری با هم متفاوت‌اند ولی از نظر معنایی یکسان‌اند. به این دو جمله دقت کنید: «من او را بی‌گناه می‌دانستم.» «من می‌دانستم که او بی‌گناه است.» ژرف ساخت این دو جمله علی‌رغم روساختشان، کاملاً یکسان است (دو جمله زیر، خود، به منزله دو سازه، ژرف ساخت آنهاست: «او بی‌گناه است»، «من این را می‌دانستم») (نک. همان: ۹۵). از نظر چامسکی یکی از مشخصه‌های بارز ژرف ساخت این است که واژه‌های دو جمله نباید متفاوت باشند ولی تغییرات صرفی، مشکلی ایجاد نمی‌کند، مثل دو جمله پیش، اما ژرف ساختهای این دو جمله چندان ژرف نیست و باید با مسامحه هم‌معنایی آنها را پذیرفت: «جان بیل را کشت»، «جان سبب شد که بیل بمیرد.» مشکل اصلی در مختلف بودن واژگان فعلی «کشتن» و «سبب مردن» است (نک. اسمیت و ویلسون، ۱۳۶۷: ۱۷۰ -

۱۷۳). جمله‌های هم‌ساخت جمله‌هایی است که ساخت یکسانی دارند، ولی روابط دستوری عناصر آنها با هم متفاوت است: «رفتن حسن بی‌فایده بود.» «بردن حسن بی‌فایده بود.» حسن در جمله اول فاعل است و در جمله دوم مفعول، اما ساخت دو جمله یکسان است (خائفی و دبیر، ۱۳۶۷: ۹۸).

این نظریه به‌ویژه هم‌معنایی و ژرف‌ساختی با گسترشهای نسبی، بیشتر در متون روایی کاربرد دارد، اما با گسترش دادن آن به سازه‌های غیرروایی شامل اسطوره‌هایی که داستان ندارند نیز می‌شود. به هر حال با اندکی تسامح و خارج شدن از دستور زبان می‌توان گفت که اکثر تشابهات و ژرف‌ساختها مربوط به «هم‌معنایی» اند، چه در تمام سازه‌ها و چه در برخی از سازه‌ها که در صورت اخیر گاه «هم‌ساخت» بودن آنها را مشاهده می‌کنیم، مثل تشابه «نور و ظلمت»، و «دیو»، در روسیه و ایران که در اکثر سازه‌ها با هم مشترک و دارای تشابه معنایی اند. اما تشابه «ضحاک» و «تری‌گلاوا» هم‌ساختی و ظاهری است، البته در سازه سه‌سر بودن با عنصر ژرف‌ساختی (هم‌معنایی) روبه‌رو می‌شویم، اما اینکه یکی نیروی خیر است و دیگری نیروی شر، بر اساس قرائت ما هم‌معنایی ندارند و تنها شباهت روساختی و هم‌ساختی پیدا می‌کنند. ولی در ژرف‌ساختهای تاریخی و با دیدی در زمانی می‌توان احتمال داد که زمانی هر دو، نیروی خیر به شمار می‌رفته‌اند، در این صورت در سازه‌های دیگر نیز «هم‌معنایی» را ملاحظه می‌کنیم. مثال عمیق‌تر، در شباهت‌های ژرف‌ساختی که دارای روساختهای جداً متفاوتی است، رابطه میان جن و گربه است که به آن خواهیم پرداخت. خلاصه اینکه در ژرف‌ساخت اساطیر این دو ملت شباهت‌های زیادی دیده می‌شود که ما این شباهتها را بدین گونه تقسیم می‌کنیم:

۱- برخی از شباهتها تمام‌نما هستند و گاه تقریباً جهانی اند، مثل گامیون/همایون (در ایران و روسیه) و دیو (اکثراً با همین تلفظ و مشابه آن در جهان) که یافتن منشأ این واژه و این مدل‌ول در جهان کاری دشوار است اما یافتن قدمت آن در دو ملت همسایه آسان‌تر به نظر می‌رسد.

۲- برخی از شباهتها اگر چه تمام‌نما نیستند ولی بسیار ژرف‌ساختی و نزدیک به هم‌اند، مثل جنگ ایلیا و رستم با فرزندان‌شان، و نیز نور و ظلمت.

۳- برخی از شباهتها اتفاقی‌اند و تنها در یک یا چند سازه با هم مشابهت دارند، مانند شباهت چرت (شیطان روسی) با آل (زن جنی ایرانی) در دزدی نوزاد، یا شباهت سیرن و غول در راهزنی، که در این صورت یافتن تأثیرات و تأثرات بی‌معناست.

۴- برخی از شباهتها اگر چه اتفاقی‌اند ولی در اکثر سازه‌ها با هم مشابه‌اند، برای نمونه شباهت لش با سیاگالش.

تأکید می‌شود که قصد اصلی ما بیشتر بیان ژرف‌ساختها و هم‌معنایی‌هاست. بنابراین در مورد اول و دوم، بیش از سوم و چهارم -که برخی از سازه‌های هم‌ساختی را در خود دارند- به شباهتهای ژرف‌ساختی برمی‌خوریم.

### زمینه‌ها و عوامل نزدیکی فرهنگ ایران و روسیه

خاستگاه برخی از اساطیر را نمی‌توان به روشنی مشخص کرد. چه بسا ریشه بسیاری از اساطیر ملل یکی است. اما در برخی از فرهنگها تشابهات بارزتری یافت می‌شود. از زمینه‌ها و عواملی که فرهنگ روسیه را با ایران نزدیک می‌سازد، عوامل جغرافیایی، تاریخی، نژادی و زبانی است. همجواری از طریق دریای خزر در زمان کنونی و همسایگی از راه خشکی در زمانهای گذشته نیز این دو ملت را به هم مربوط می‌کند. در آستراخان آرشیو گسترده‌ای از مدارک مربوط به روابط ایران و روسیه وجود دارد که از مبادلات بسیار تجاری، اقتصادی و سیاسی آنها حکایت می‌کند. در موزه آستراخان اثری به خط و زبان فارسی دیده می‌شود که حکایت از مدح امیری ایرانی دارد. این اثر بزرگ سنگی که در اطراف آستراخان یافت گردیده، مربوط به زمانهای بسیار گذشته است و نشان می‌دهد که گاه ایرانیان در سرزمینهای جنوبی روسیه نفوذ داشته‌اند. اما ایرانی‌ها چندان به سرزمینهای سرد و طبیعت خشن روسیه نظر نداشتند و بیشتر، روس‌ها بوده‌اند که به سبب شرایط اقتصادی و طبیعی مناسب ایران، متوجه این کشور می‌شده‌اند. تا آنکه پتر کبیر از

سال ۱۷۱۵ م. (۱۰۹۴ ش.) تا زمان مرگش ۱۷۲۵ م. (۱۱۰۴ ش.) همزمان با عثمانی‌ها قسمتهایی از شمال و غرب ایران (آذربایجان، کردستان و گرجستان) را تصرف کرد (فوران، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

نادرشاه در زمان صفویان و نیز حکومت خود از سال ۱۷۲۹ م. (۱۱۰۸ ش.) همه بیگانگان از جمله افغانها، عثمانی‌ها و روس‌ها را شکست داد و از خاک ایران بیرون راند. از این پس روابط دوستانه‌ای بین ایران و روسیه بر اساس قرارداد دوجانبه ایجاد شد و یکی از مهمترین مفاد آن، همسویی این دو کشور علیه عثمانی‌ها بود. روابط دوستانه سیاسی و تجاری بین ایران و روسیه تا پنجاه سال به طول انجامید (نک. همان: ۱۳۰ - ۱۳۶ و هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۳: ۱۵۶ - ۱۵۹).

در دوره قاجاریان و از سال ۱۸۰۴ م. (۱۱۸۳ ش.) تا ۱۸۲۸ م. (۱۲۰۷ ش.) روسیه، به قفقاز و سرزمینهای مجاور آن حمله کرد (نک. فوران، ۱۳۸۰: ۱۷۱ و ۲۴۷). در ادامه این جنگها بود که عهدنامه گلستان در سال ۱۸۱۳ م. به امضاء دو کشور رسید و در پی آن، دربند، باکو، شیروان، قراباغ و قسمتی از طالش به روس‌ها واگذار شد. اما مرز مشخصی بین آنها وجود نداشت. همین امر سبب بروز جنگهای دیگر گردید. در سال ۱۸۲۶ م. عباس میرزا روس‌ها را شکست داد و اغلب این سرزمینها را پس گرفت. اما در سال ۱۸۲۷ میلادی، ایران شکست خورد و طبق معاهده ترکمانچای، علاوه بر سرزمینهایی که در معاهده پیش واگذار کرده بود، نخجوان، ایروان و شوره‌گل را نیز ضمیمه خاک روسیه نمود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۳: ۲۲۲ - ۲۳۸). تمامی این سرزمینهای ایرانی، آداب و رسوم و فرهنگ خود را کم و بیش حفظ کرده‌اند و طبیعی است که مناسک، اساطیر و افسانه‌های آنان به روسیه انتقال یابد و در فرهنگ و اساطیر آنان رسوب کند.

در گذشته بسیاری از سفرهای اروپائی ایرانی‌ها از راه دریای خزر بوده و ایرانی‌ها و روشنفکران آن چه بسا در سرزمینهای قفقاز، واقع در سرحدات قدیم ایران (آذربایجان، داغستان، گرجستان) و روسیه می‌زیسته‌اند، و نژادهای ایرانی در گذشته (آلانی‌ها و سکایی‌ها) و حال (آسی‌ها: صاحبان لهجه‌های ایرونی و دیگوری) در این مناطق زندگی

می‌کرده‌اند (ارانسکی، ۱۳۵۸ : ۲۲۱ و ۳۰۳). این نژادهای ایرانی در عین حال که از فرهنگ روسی متأثر شدند، در فرهنگ آنان نیز تأثیراتی به جا نهادند. از آنجا که آنان در داخل مرزهای روسیه می‌زیسته‌اند، اثر پذیریه‌ها و فرهنگ‌پذیریه‌ها بیشتر از جانب آن سوی مرزها یعنی روسیه بوده است.

ارانسکی، محقق و ایرانشناس روسی، می‌گوید: آثاری از عهد باستان در فرهنگ عامیانه آسی محفوط مانده است. او افسانه‌های دلیری پهلوانان عهد کهن این اقوام ایرانی را گیرا و قابل توجه قلمداد می‌کند (نک. همان : ۳۰۳). بعضی از آسی‌ها یا اوست‌ها «مسلمان و بعضی دیگر نیز از ستایشگران آتش [زرتشتی] هستند» (اورسل، ۱۳۸۲ : ۲۲) و طبعاً زرتشتیان بیش از مسلمانان - که آنان نیز عملاً از فرهنگ و آداب زرتشتی متأثرند - می‌توانند فرهنگ و اساطیر ایرانی و اوستایی را انتقال دهند.

در گذشته‌های دور نیز ایران از سمت شمال شرقی و آسیای میانه با روسیه ارتباط داشته و حتی محققان درباره‌ی خاستگاه ایرانی‌ها چنین گفته‌اند: «قدیمی‌ترین سرزمینی که مقرر مردم ایرانی زبان بوده و علم از آن خبر دارد، آسیای میانه و نواحی مجاور آن می‌باشد. آسیای میانه سرزمینی پهناور است که بخش اعظم آن در پیرامون مسیر دو رود بزرگ آمودریا ... و سیردریا ... [سیحون و جیحون] قرار دارد... ارتفاع آسیای میانه از سطح دریا به تدریج از شرق به غرب کاهش می‌یابد (به سمت کرانه‌های دریای خزر و آرال)، بخش غربی و شمالی آسیای میانه صحراهای ریگزار است ... قریب دو هزار سال پیش از میلاد وجود قبایل آریائی در آن سامان معلوم گردیده، قبایلی که باستانی‌ترین آثار زبانهای هندی یعنی ودا و قدیمی‌ترین آثار السنه ایرانی یعنی سرودهای اوستا را پدید آوردند» (ارانسکی، ۱۳۵۸ : ۳۵-۳۶)

هر چه به گذشته‌ها نزدیک‌تر می‌شویم، به نظر می‌رسد که زبانها و فرهنگهای این دو سرزمین در گذشته‌های دور ریشه‌های مشترک‌تری دارند و از همین رو گاه درک تأثیر و تأثرها در هاله‌های ابهام فرو می‌روند و ما اکثراً قادریم به شباهتهای فرهنگی دو ملت اشاره کنیم تا جایی که منشأ ایرانی‌ها و روس‌ها نیز یکی می‌شوند؛ به عبارت دیگر چنان‌که

هند و ایران، نژاد آریائی را تشکیل می‌دهند، و روسیه، لهستان، اوکراین و چک زبان و نژاد اسلاوی را شکل می‌دهند، زبانها و نژادهای آریائی و اسلاوی نیز - همراه با ژرمنی، ایتالی و ... - زبان و نژاد بزرگ‌تر هندواروپائی را ایجاد می‌کنند (نک. همان: ۴۲، خائفی و دبیر: ۱۳۸۱: ۱۲ و ۱۳). این درهم تنیدگی زبانی، نژادی و فرهنگی، شباهتهای اساطیر آنها را معنی‌دار می‌کند؛ به‌ویژه که ایران و روسیه همیشه از نزدیک با یکدیگر ارتباط داشته‌اند. ایرانی‌ها و روس‌ها از هند و اروپائیان هستند که نه تنها در باورها بلکه در ساختار و شکل زبان، شباهتهایی با هم دارند. زبان روسی و ایرانی باستان، هر کدام دارای حالات مختلف صرفی و نحوی بوده و شکل و ریخت‌شناسی بسیاری از واژگان روسی با فارسی باستان و اوستایی، از جمله در واژگان اساطیری، شباهت داشته است. ارانسکی به برخی از این شباهتها اشاره کرده است.<sup>۱</sup> بدیهی است که بین زبان و فرهنگ رابطه نزدیکی وجود دارد.

## ۱- پریان و ارواح در اساطیر ایران و روسیه

### ۱-۱ - معرفی

در بسیاری از اساطیر و افسانه‌های ملل هیچ تفکیکی میان پریان و ارواح، خوب یا بد، و حتی گاه بین آنها و دیو، غول، اژدها و دیگر موجودات اهریمنی صورت نگرفته است. آنها چه بسا دیوان، جنیان و پریان را همان ارواح جدا شده از جسم انسانها می‌دانند؛ روسلکا (Rusalka) یکی از آنهاست. روسلکا از پریان خطرناکی است که برخی معتقدند از روح انسانهایی که وادنوی (Vadenoy) آنها را غرق کرده است به وجود می‌آید، این پری دریایی موهای سبز و بلند و بدنی لخت دارد و از پایین کمر شبیه ماهی است (اکرامی، ۱۳۸۲: ۱۲۵). براساس *اوستا* نیز زرتشت، روح دیوان را از جسمشان جدا ساخته است (تسلیمی، ۱۳۸۱: ۹۳ از یشتها، کرده ۱۲، بند ۸۱) و از همین رو نیروهای اهریمنی به صورت نامرئی در میان آدمیان زندگی می‌کنند و آنها را می‌آزارند و گاه نیروهای اهورایی تلاش کرده‌اند که ضحاک (اژدهای سه‌سر در *اوستا* و انسان ماردوش در

شاهنامه) را به بند بکشند و روحش را از جسم جدا نسازند تا موجودات اهریمنی و خرفستران (حشرات، مار، چلپاسه، وزغ و...) ازدیاد نیابند. اما کتاب روسی «افسانه‌ها و قصه‌های دریای خزر» داستانی دارد به نام «پشه‌ها از کجا آمده‌اند؟» که به ظاهر و در ساخت با آن تفاوت دارد ولی ژرف‌ساختهای آنها یکی است، چنین حکایت شده است که اژدهایی هفت‌سر محصولات یک محل ساحلی را از بین می‌برد، ماهی‌ها را از تورها می‌راند و دختران را می‌رباید. آهنگری او را نابود می‌کند و پشه‌ها از تن او به وجود می‌آیند و پرواز می‌کنند (Еримовский, 1962: 62-63).

در تمام اسطوره‌های جهان، هر شیئی دارای روح، جن یا فرشته است. در اساطیر روسیه به روح مزرعه (Polevoi)، روح حمام (Bannii)، روح خانه (Damavoi)، روح آب (Vadenoi)، مادر آبها (Mama vādi) و غیره برمی‌خوریم. مادر آبها بی‌شبهت به وادنوی و نیز پریان درازگیسوی ایرانی نیست، موهایش را در رودخانه‌ها با شانه طلایی شانه می‌کند و گاه آدمها را آزار می‌دهد. اگر کسی شانهاش را بردارد، کیفر می‌بیند. این افسانه به گفته تاتارها از آنها به روس‌ها رسیده است (در تاتاری: Aniesu). سیرین (Sirin) نیز به ظاهر از پریان عاریتی است و اسمی است که در کشورهای انگلوساکسون شهرت دارد. وقتی آدمی صدای او را می‌شنود عاشقش می‌شود، صورتش چون صورت زن است، اما بدنش پرنده است. این واژه در انگلیسی Siren نام دارد. سیرین از اساطیر یونانی است، دارای چهره زنانه و بالهای پرندگان. سیرین‌ها در گمراهی «آدیسه» در دریاها و سرزمینهای دوردست نیز مؤثر بوده‌اند. نقش سیرین‌ها را در ادبیات فارسی - به تأثیر از ادبیات عرب - غول‌ها (غیلان و اغوال) انجام می‌دهند. متها غولان همیشه زن نیستند و معمولاً در صحرا انسانها را گمراه و هلاک می‌کنند. اما زنی افسونگر در شاهنامه به دست اسفندیار کشته می‌شود که «غول» خوانده شده است:

ورا غول خوانند شاها به نام      به زور جوانی مشو پیش دام

(نک. یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۱۷)

مطلب قابل ذکر آن است که Siren در فرهنگهای انگلیسی- چون غول در شاهنامه- زن افسونگر تعریف شده است.

پریان پرندہ‌پیکر دیگر استراتیم (Stratim) مادر پرندگان و «گامایون» (Gamayun)، پیک خدایان نام دارند (Медведев, 1999: 22-24). الههٔ اخیر با واژه‌های همایون و هما در زبان فارسی قابل قیاس است و ظاهراً زیر نفوذ این واژگان ایرانی به ایزد تبدیل شده است (با توجه به اینکه بسیاری از واژگان فارسی و زبانهای دیگر که دارای واج "H" می‌باشند به روسی "G" تلفظ می‌شوند مثل الکل و الکحول فارسی و عربی alcohol انگلیسی که به روسی alkagol تلفظ می‌شود). گامایون در روسیه پرندۀ نامه‌رسان است (پیک خدایان)؛ او آیندۀ خدایان و شاهان را پیش‌بینی می‌کند، همان‌طور که هما (که با همایون بی‌ارتباط نیست، نک. یاحقی، ۱۳۷۵: ۴۵۱) پیک سعادت و مظهر فرّ الهی است که اگر بر سر و دوش کسی بنشیند، او را پادشاه می‌کند (نک. همان: ۴۵۱ - ۴۵۲).

#### ۱-۲- پریان مشهور روسیه

یکی از جنیان مشهور روس‌ها و اسلاوها، داماوئی (Damavoi) به معنی روح حامی خانه است. این روح از کثیفی، نزاع، سوت زدن و امثال آن خشمگین می‌شود. زمانی که خشمگین شود خانواده را می‌آزارد. در جایی خلوت از خانه برای او غذا می‌گذارند و آن‌گاه که برمی‌گردند غذا را خورده می‌بینند؛ همان کاری که بسیاری از مردم ایران و گیلان می‌کنند، اگر گربه‌ای به‌ویژه گربهٔ سیاه را ببینند که این غذا را به دندان گرفته، می‌گویند همان جن مورد نظر است که در هیئت گربه درآمده است. جالب آنکه روس‌ها می‌گویند، گربه‌ها داماوئی را می‌بینند، یعنی در اکثر نقاط جهان رابطه‌ای نزدیک بین پریان و گربه‌ها وجود دارد. (چنانکه بیان شد، عمیق‌ترین مثال برای شباهتهای ژرف‌ساختی علی‌رغم روساختهای متفاوت، رابطهٔ میان گربه و جن در این دو فرهنگ است).

یکی دیگر از جنیان روسیه شیطان (Chört) است: موجودی متقلب، دروغگو، بی‌خرد و - به گفته برخی از مردم روسیه - دارای قیافه‌ای ابله و لبخند بر لب است، اما در کشورهای دیگر اروپایی چهره‌ای جدی‌تر دارد. طبق مَثَل روسی که می‌گوید: «شیطانها در مرداب آرام به سر می‌برند»، در مردابها و باتلاقها زندگی می‌کند و مثل «آل» زن جنی ایرانی که پستانهایش را بر روی شانه‌اش می‌اندازد، و یا مادر دیو قصه «چهل گیسو» که پستانهایش بر پشت او قرار دارند، به خانه‌ها می‌آید و بچه‌ها را می‌دزد. ایرانی‌ها و روس‌ها برای حفاظت کودک از این موجود اهریمنی، مراقبتهای ویژه‌ای را به عمل می‌آورند (نک. اکرامی، ۱۳۸۲: ۱۲۶ و ۲۳۴-۲۴۳ و تسلیمی، ۱۳۸۱: ۹۲).

پری دیگر، وادنوی (روح آب) است. آن‌چنان که از قصه‌های عامیانه مردم آستراخان برمی‌آید، وادنوی، آبها را در ید قدرت خود دارد، انسانهای بد را در آب غرق می‌کند و به انسانهای خوب یاری می‌رساند (Еримовский, 1969: 57). اما این پری همانند روسلکا در افسانه‌های اسلاوی جنی ظالم و از فرزندان شیطان و سبب کم‌آبی است و باید برای او قربانی کرد تا از بی‌آبی ممانعت شود، مثل دیو قصه «چهل گیسو» در افسانه‌های ایران و گیلان. این دیو در افسانه‌ها، آب را بر مردم می‌بندد و زمانی آن را می‌گشاید که انسان را برای قربانی نزد او بفرستند و خوراک او گردانند (نک. تسلیمی، ۱۳۸۱: ۷۲). مشابه اتفاقی این دیو که در جهان نظایر فراوانی دارد، در اوستا دیو قحطی (apausha) و سال بد (dušiyāra) نام دارد. مردم هنگامی که در قربانیها تیشتر (Tishtar) را - که با آب و باران ارتباط دارد - به یاری بخوانند، بر سال بد و خشکسالی (اپوشه) پیروز می‌شوند و آن‌گاه باران به جهان زندگی می‌بخشد. تیشتر سرچشمه دائمی آبهاست (هینلز، ۱۳۶۸: ۳۷). می‌بینیم که بنابر قرائت آستراخانی، وادنوی، بیشتر به تیشتر شباهت دارد تا اپوشه، او با این قرائت جمع این دو ضد است.

پری دیگر در روسیه لشی (Leši) یا لَش، از مهمترین پریان روس است. همان‌طور که وادنوی از دریا و آب حمایت می‌کند، لشی از جنگل و حیوانات حفاظت می‌کند (مقایسه کنید با حضرت خضر (ع) که هادی و حامی موجودات در دریاست و حضرت

الیاس (ع) که حامی انسانها در بیابان است (یاحقی، ۱۳۷۵: ۱۸۲). از سویی مردم روسیه به خدایی به نام سویاتابور (Svyatabor) ایزد جنگلها و حیوانات اعتقاد داشتند (Медведев, 1999: 33). کار این خدای اساطیری و این پری افسانه‌ای روسی را جنی به نام سیگالش که خاص گیلان است انجام می‌دهد. سیگالش حامی حیواناتی چون گاو، گوزن، گوسفند و حتی انسانهاست. اما شکارچینی را که صید بی‌رویه می‌کنند کیفر می‌دهد. لازم به ذکر است که لش بیشتر از جنگل حمایت می‌کند اما سیگالش بیش از آنکه از جنگل حمایت کند، از چارپایانش حمایت می‌کند. معنای اصلی گالش (جزء دوم سیگالش) چوپان است. ولی سیگالش تنها به چوپانی حیوانات اهلی که از گله و چوپان دور شده‌اند نمی‌پردازد، بلکه از حیوانات وحشی نیز حمایت می‌کند. جکتاجی دو گونه روایت از این پری ذکر کرده است: ۱- مردی به شکار گوزن می‌رود و سیگالش به حمایت از آن، مرد را تنبیه می‌کند. ۲- مردی گاوهایش را در کوهستان و برف ناگهانی رها می‌کند تا خود را نجات دهد، بعدها درمی‌یابد که گاوهایش زنده‌اند و سیگالش از آنها حفاظت کرده است (نک. پوراحمد جکتاجی، ۱۳۸۰: ۱۱۱-۱۱۵).

## ۲- خدایان

### ۲-۱- میترا و خدایان

سوارگ (Svarog) چون ژوپیترا، زئوس و زروان ایرانی و گاه اهورامزدا، خدای خدایان است اما بیش از همه به «پدر خورشید» شهرت دارد و داژبگ (Dazhbog)، خدای خورشید فرزند اوست (Медведев, 1999: 13). این خدا شباهت نزدیکی با میترا دارد. محققان برای شناخت حضرت مسیح (ع) و دینش لازم می‌دانند که پیش از همه میترا و میترائیسم را بشناسند، زیرا عده‌ای میترا و مسیح را خدا تصور کرده‌اند (مسیح (ع) در دین مسیحی خداست و خدا بودنش از دیدگاه غیر این دین اسطوره است) که پدری جز خدای خدایان ندارند. مادران میترا و مسیح (ع) (ناهید و مریم (ع)) هر دو پاک‌اند و ارتباط جسمانی با کسی نداشته‌اند. هر دو خدای صلح و دوستی و مهربند و

جایگاه آنها در خورشید (آسمان چهارم) است. مهر در تاریخ بسیاری از کشورها خدای مهمی بوده است. پرستش او در غرب تا شمال انگلستان و در شرق تا هند گسترش داشته است (هینلز، ۱۳۶۸: ۱۲۳) و طبعاً در اندیشه‌های مذهبی و اساطیری اروپائی‌های مسیحی و غیرمسیحی تأثیر گذاشته است. امروزه معنای دیگر مهر (میترا) خورشید است و به نوعی همچون دژبگ روسی خدای خورشید است (قیاس کنید با آپولو). خدایان دیگری هم در روسیه با برخی از صفات میترا هستند: یاریلا (Yarila) خدای تفریح که قوی، جوان و زیباست (Medvedev, 1999: 27) و نیز سوتاوید (Svetavid) که خدایی است روشن‌چهره و در جنگ با دشمن به مردم کمک می‌کند (همان: ۳۱)، همان‌طور که میترا خدای روشنی، دوستی و پیمان است و در جنگ با دروغ و دشمنی به مردم یاری می‌رساند. در هند باستان میترا با ورونه (varuna) به معنی سخن راست همراه است و آنها به صورت ترکیبی «میتره - ورونه» (پیمان - سخن راست) سوار بر گردونه‌ای درخشان به یاری مردم می‌پردازند و در اقامتگاهی زرین به سر می‌برند (هینلز، ۱۳۶۸: ۱۲۳). مهم‌تر آنکه سوتاوید از آسمان به زمین می‌آید و چهارسر است؛ به عبارت دیگر، سوتاوید علاوه بر اینکه با عناصر اربعه و چهار سمت زمین در ارتباط است، در ژرف‌ساخت خود یادآور چهارسویگی صلیب است که رابطه‌ای با مهر و خورشید دارد. صلیب پیش از آنکه در آیین مسیح طرح گردد، در ایران قدیم و میترائیسم مطرح بوده است.

## ۲-۲- نور و ظلمت

نور و ظلمت با اینکه در تمام اسطوره‌های جهان به گونه‌هایی هرچند کمرنگ حضور دارد، در وهله نخست یادآور ثنویت ایرانی (اهورامزدا و انگره‌مینو) است. اهورامزدا در دین زرتشتی خیر مطلق است و با نیروهای خود (امشاسپندان: فرشتگان بزرگ) در مقابل اهریمن و نیروهای او (کماریکان دیوان: سران دیوان) درستیست. می‌بینیم که او قادر مطلق نیست، زیرا نیروهای متضادی در برابر او و یارانش قرار دارند. اما در آینده بر

نیروهای شر غالب می‌شوند و اهورامزدا با قدرت مطلق فرمانروایی می‌کند و جهان را به آرامش و وحدت می‌رساند. او «سرچشمه تمام نیکی‌هاست: روشنایی، زندگی، زیبایی، شادی و تندرستی. او نیرویی است در پس هر سریری، سرچشمه الهام همه راستی‌هاست و نماد زمینی او مرد پارساست.» (هینلز، ۱۳۶۸: ۷۱)

این ثنویت ایرانی عمیقاً و به طوری روشن و واضح در اساطیر روسیه دیده می‌شود: خدای سپیده و روشنایی (Belbog) و خدای سیاهی و تیرگی (Chornbog). بیل بُگ (خدای سپید) خدای خیر، مهربانی، سعادت‌مندی و خدای هوای پاییزی است و نیز یاور مردم در جنگل است و با شمایل پیرمردی ریش سفید با لباسی سفید تصویر می‌شود (Medvedev, 1999: 19). مقایسه کنید با نماد زمینی خدای خیر در ایران (مرد پارسا). چُرَن بُگ (خدای سیاه) خدای شر، خدای تاریکی زیر زمین، زشت‌چهره و نامهربان است و با نیزه به کارهای زشت و مرگ‌آمیز می‌پردازد و جامش از کاسه سر مردم است (همان: ۲۱). دو خدای دیگر نیز در روسیه شهرت دارند که ظاهراً هرمافرودیت‌وار، یک خدایند: دالا و نی‌دالا (Dala i Nidala) که الهه زندگی‌اند: دالا، خدای خوبی و سفیدی و نی‌دالا خدای بدی و سیاهی است (همان: ۳۵). شکل این دو خدا که در مأخذ یاد شده متصل و مجموعاً یک‌پیکر ترسیم گردیده، نشانه این است که آنها می‌خواهند متضادهای آشتی‌ناپذیری را با هم آشتی دهند. به هر روی، ثنویت ایرانی، شبهه بسیار مزاحمی در ذهن وحدت‌گرا و توحیدی انسان ایجاد کرده است. ولی از سوی دیگر، یکی کردن این دو نیز علاقه آدمها را به حل این مناقشه نشان می‌دهد. روس‌ها این خدا (دالا و نی‌دالا) را خدای زندگی نامیده‌اند، زندگی‌ای که زشتی و زیبایی در دنیای اطرافش به وضوح ملموس است.

## ۲-۳- دیو

همچنان که بُگ (Bog) روسی هم‌ریشه بُگ (Baga) در ایرانی باستان به معنی خداست، دیو روسی نیز بیش از هر چیز واژه‌ای ایرانی (در اوستا: daēva) است. این

کلمه با همین تلفظ (Div) یکی از خدایان روسیه است: خدای نادانی، مرگ و نحوست (همان: ۳۷). می‌دانیم که دیو در ایران پیش از زرتشت نیز خدا بوده و جایگاه بلند و بدون زشتی و بدی داشته است (در انگلیسی امروز هم divine به معنی آسمانی و الهی است). ظاهراً این تأثیر دین زرتشتی است که دیو در روسیه چهره‌ای منفی دارد. یکی از مظاهر دیو در دین زرتشتی اژی‌دهاک (ضحاک) موجودی سه‌سر است (نک. رایشلت، ۱۳۸۳: ۱۵۷، ۱۹۲ و...). به ظاهر او نیز به تأثیر دین زرتشتی در ایران چهره‌ای زشت پیدا کرده است، چنان‌که بسیاری از فردوسی‌شناسان امروز، علی‌رغم نگاه اوستا و شاهنامه فردوسی، نسبت به ضحاک دیدی خوش‌بینانه دارند و او را منجی بشر و عامل صلح، عدالت، پاکی و برابری می‌دانند. از گذشتگان محقق هوشمند به نام ابوریحان بیرونی و امروزه عده‌ای چون علی‌حسوری معتقدند که: «ضحاک پرچمدار جامعه کهن بوده و زمینها را از برگزیدگان گرفته و به توده مردم داده و رسم اشتراک را نو کرده است.» (نک. رضی، ۱۳۸۱: ۲۸۱، ۲۸۲ و...) مطلب اساسی این است که در روسیه نیز خدایی است به نام تری‌گلاوا (Triglava) به معنی خدای سه‌سر و الهه زمین که کنایه از سه قسمت زمین است: خاک، آب و هوا و هیچ ارتباطی هم با اژدها و آتش و نیز با زشتی ضحاک متأخر ندارد. او خدای خوبی و پاکی است. نخستین مطلبی که با اژدها به ذهن متبادر می‌شود، آتش است، اما ضحاک در اوستا به معنی خود آتش و اژدهای سه‌سر است، به عبارت دیگر احتمالاً این دو (تری‌گلاوا و ضحاک) از ابتدا دارای تضاد معنایی نبوده‌اند، آنچه می‌توان گفت این است که اوستا شاید در استحاله معنایی خدای سه‌سر در روسیه اثرگذار نبوده، اما در استحاله معنایی دیو اثر گذاشته است. توضیحاً ضحاک و دیو که در ایران از نیروهای خیر بوده‌اند در تحولات دینی به عنوان نیروهای شر معرفی گردیدند اما در روسیه فقط دیو به نیروی شر تبدیل شده و خدای سه‌سر همچنان نیروی خیر است.<sup>۲</sup>

### ۳- پهلوانان

#### ۳-۱- پرسوناژ یا شخصیت؟

معروف‌ترین پهلوانان اساطیری ایران، رستم، اسفندیار و سهراب و مشهورترین پهلوانان روسیه، ایلیا مورامتس، دابرینا نیکیتچ، آلوشا پاپویچ و والچ و سیسلاویویچ نام دارند، که رستم و ایلیا از دیگران نامدارترند. این پهلوانان شخصیت نیستند، بلکه شخص‌واره و پرسوناژ به حساب می‌آیند. اما راویان تلاش می‌کنند که آنها را شخصیت‌های واقعی جلوه دهند که ظاهراً این اغراقها عمومی و اتفاقی‌اند و دارای ارزش چندانی نیستند و تنها به سبب نحوه پرسوناژسازی به آنها اشاره می‌شود. ایلیا از شهر «مورام» بوده و ۴۰ تا ۵۰ سال زیسته است. او در قرن نهم میلادی (به نظر برخی قرن ۱۱-۱۲ میلادی) زندگی می‌کرده است. جسدی که به ایلیا نسبت می‌داده‌اند، نشان می‌دهد که از جانب سینه چپ و دستی که با نیزه بر سینه دوخته شده، مجروح گردیده است. این سخن نشانه آن است که روایتگران می‌خواهند هر چه بیشتر او را واقعی نشان دهند (Журавлев, 2004).

درباره رستم نیز این تلاشها صورت گرفته، به گمان نلدکه، رستم یکی از بومیان سیستان (رخج و زرنج) پیش از مهاجرت آریائیان به ایران است (نلدکه، ۱۳۶۹: ۳۱). سخن فردوسی نیز در واقعی جلوه دادن رستم مشهور است که «رستم یلی بود در سیستان». اما خود فردوسی اقرار می‌کند که شخصیتی افسانه‌ای به او داده است: «منش کرده‌ام رستم داستان». با اینکه عده‌ای درباره جراحات ایلیا از روی نشانه‌های جسد او سخن گفته‌اند، برخی نیز معتقدند که ایلیا به سنگ بدل شده است و ممکن است چون گرشاسب دوباره برای نجات مردم خود زنده شود - همان‌طور که موجودی مفلوج بوده و به وسیله آب جادویی شفا یافته و با وجود سن کم خویش به درجه پیری رسیده و عمده قدرت خارق‌العاده خود را از استادش، سوتاگر (Svetagor) به دست آورده است (همان، و نک. Пропп, 2004).

یکی از نشانه‌های شاخ و بال دادن و درشت‌نمایی پهلوانان و شخص‌واره کردن آنان از سوی شاعران و راویان، نحوه تولد آنهاست. تولد «دابرینا نیکیتچ» که موجب وحشت

جهانیان شده بود، بدن غیرمعمولی و جادویی «والح و سیسلا ویویچ» و رشد جسمی عجیب «ایلپا مورامتس»، همگی یادآور «منش کرده‌ام رستم داستان» است. رستم نیز به دلیل بزرگی اندام با پاره کردن شکم مادر به دنیا آمد. فردوسی می‌گوید:

|                              |                              |
|------------------------------|------------------------------|
| بیامد یکی موبدی چرب‌دست      | مر آن ماهرخ را به می کرد مست |
| بکافید بی‌رنج پهلوی ماه      | بتابید مر بچه را سر ز راه    |
| چنان بی‌گزندش برون آورد      | که کس در جهان این شگفتی ندید |
| یکی بچه بد چون گوی شیرفش     | به بالالا بلند و به دیدار کش |
| شگفت اندرو مانده بد مرد و زن | که نشنید کس بچه پیل تن       |

(فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۳۸ - ۲۳۹)

در این قسمت به ژرف‌ساختها و شباهتهایی اشاره شده است که چندان ژرف به نظر نمی‌رسند. قصدمان تنها ارائه شباهت در پرسوناژسازی است، به بیان دیگر شباهت ایرانی‌ها و روس‌ها در نحوه پرسوناژپروری است و گر نه خود این شباهتها مکانیکی و کم‌ارزش‌اند.

### ۳-۲- نمایندگان دین و ملت

ایلپا شخصی مقدس است، اما محققان در تقدس او تردید کرده‌اند. به هر روی، کلیسای اُرتدکس این قهرمان را به مذهب خود نسبت می‌دهد، زیرا او پهلوانی به نام «بلبل راهزن» را شکست داده و نسل نیمه‌انسان - نیمه‌حیوان او را از بین برده است. بلبل راهزن در جنگ مثل بلبل می‌خواند و مثل درنده می‌گریه. این استعداد جنگی که مربوط به بعضی اقوام اسلاو بود، در جنگ، دشمنان و اسبهای آنان را به وحشت می‌انداخت (Журавлев, 2004). قوم بلبل راهزن نسل خود را اصیل می‌دانستند و بنابراین با نسلهای دیگر ازدواج نمی‌کردند (شاید نیمه‌انسان بودن آنان به معنی ناقص‌الخلقه بودن آنان است و علت آن، ازدواجهای خویشاوندی و فامیلی است). آنان چون با محارم ازدواج می‌کردند، بی‌دین به حساب می‌آمدند. دلیل دیگر بی‌دینی آنها، این بود که بر دین

اسلاف خود بودند و ایلیا چون بی‌دینان را نابود کرده، مقدس به شمار آمده است (همان)، همان‌طور که اسفندیار (یعنی آفریده مقدس) در جنگی دینی، هیونان (قومی بی‌دین) را سرنگون کرده بود. اسفندیار و ایلیا هر دو در پی آن بودند که دینهای پیشینیان، یعنی پیش از زرتشت و پیش از مسیح را از بین ببرند.

رستم در خدمت شاهان ایرانی، مدافع مرزوبوم ایران و ایلیا در خدمت شاهزاده ولادیمیر، مدافع آب و خاک روسیه بوده است. بنابراین ایلیا در نزد روس‌ها محبوب است. هر چند جنگ با قهرمان ملی دیگر خطای جنگی او محسوب می‌گردد و علت تردید در تقدس او همین امر بوده است. این تردید از سوی مردمی است که به سستهای ملی پایبند هستند نه از جانب باورمندان به دین تازه که هیچ‌گاه به دین گذشته مجال نمی‌دهند و در نتیجه ایلیا را تقدیس می‌کنند. خلاصه اینکه اسفندیار و رستم هر یک در بعضی از سازه‌ها و ژرف‌ساختها با ایلیا مشترک‌اند (توجه کنید به سازه‌های دینی و ملی اسفندیار نماینده دین، رستم نماینده ملت و آب و خاک و ایلیا نماینده هر دو: دین و ملت است).

### ۳-۳- جنگ ناشناخته پدر و فرزند

در بسیاری از حماسه‌ها و اسطوره‌های پهلوانی جهان به جنگ ناشناخته پدر و فرزند برمی‌خوریم و اساساً کار بسیار دشواری است که بتوان منشأ اصلی آنها را پیدا کرد. اما این شباهتها بسیار ژرف‌ساختی‌اند. در جنگ رستم و ایلیا با فرزندان‌شان، منهای کمیت زمانی شناخت پدر و فرزند و نتیجه متفاوت نبرد اول، به ساختار ناشناختگی و دوباره جنگیدن و کشته شدن فرزند در جنگ دوم دقت کنید. گویا قصه ایلیا و فرزندش نسخه (ورسیون) دیگر از قصه رستم و سهراب است: ایلیا به صورت ناشناخته با پسر (ساکل نیک) یا دخترش (بالانیتسا) می‌جنگد و پیروز می‌شود و قصد کشتن او را می‌کند، ولی در لحظه آخر او را می‌شناسد و از کشتن او دست می‌کشد. بار دیگر فرزند به سبب گرفتن انتقام مادرش باز می‌گردد ولی این بار توسط پدر کشته می‌شود (Пропп، 2004).

فریدون و همن روایت دیگری نیز از ایلیا و فرزندش تعریف می‌کند که به داستان رستم و سهراب ایرانی شبیه‌تر است. شاهین، فرزند ایلیا، پس از شکست نخست از پدر می‌گوید: مادرم برای ایلای پیر سلام می‌رساند ... آنگاه ایلیا درمی‌یابد که با فرزند خود جنگیده است و ماجرا را برای او بیان می‌کند: «زلاتیگورکا» مادر شاهین در نبردی مغلوب ایلیا گردیده، شبی را با او به روز آورده و ایلیا انگشتی گرانها به او داده است که به انگشت فرزندشان نماید. بعد، از شاهین می‌خواهد که سلامش را به مادرش برساند. شاهین از شنیدن داستان ولادتش به خشم می‌آید و به نزد مادر برمی‌گردد و با شمشیر سر از تنش جدا می‌کند. سپس به قلعه پدر می‌رود و در خواب تیری بر سینه او می‌زند اما زره عجیب ایلیا او را از مرگ نجات می‌دهد و از خواب برمی‌خیزد و سر از تن فرزند جدا می‌سازد (نک. شعار و انوری، ۱۳۸۳: ۵۲ - ۵۴). رستم نیز به صورت ناشناخته دو بار با سهراب می‌جنگد، بار اول پیروز نمی‌شود اما بار دوم که نیروی خارق‌العاده به دست می‌آورد، او را می‌کشد (نک. فردوسی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۱۶۹-۲۶۱).

### نتیجه‌گیری

ایرانی‌ها و روس‌ها از نژادهای هندواروپائی‌اند که پیش‌تر در شرایط جغرافیایی و آب و هوایی و نیز فرهنگی مشابهی زندگی می‌کرده‌اند. با وجود مهاجرت آریائی‌ان و اسلاوها به سرزمینهای کنونی خود، هنوز روابط فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران و روسیه از جمله به دلیل مناسبات مرزی محفوظ مانده است. بنابراین هم‌ریشگی نژادی و زبانی و نیز هم‌جواری این دو ملت طبقاً اساطیر مشابهی را پرورانده است. برخی از شباهتها بین افسانه‌ها و اساطیر روسیه و ایران، چون شباهت لَش با سیاگالش با وجود تشابهات اسمی و محتوایی، اتفاقی به نظر می‌رسند. گیلان نسبت به سرزمینهای دیگر ایران سرزمین بسته‌ای بوده و کمتر می‌توانسته است این افکار را پراکنده باشد. حماسه رستم و ایلیا ژرف‌ساختهای تاریخی و جهانی دارد و با اینکه ایلیا متأخرتر و مربوط به دوران مسیحی است، نمی‌توان چنین قضاوت کرد که روسیه در این باره قطعاً از ایران متأثر بوده است.

اما ماجرای خدایان اندکی فرق می‌کند. ماجرای نور و ظلمت ایرانی و مسئله دیو که به وسیله دین زرتشتی از درجه خدایی ساقط گردیده، به ظاهر در اساطیر روسیه بی‌تأثیر نبوده است. با وجود این، در این مقاله تلاش نشده است که اثرگذاری اساطیر ایرانی در روسیه قطعاً به اثبات برسد، دست کم مقایسه‌هایی انجام شده است و اساساً چیزی که برای نویسندگان جذاب به نظر می‌رسیده، برخی از شباهتها و مطالب سنجیدنی ظریفی بود که در این دو فرهنگ وجود داشته است.

### پی‌نوشت

- ۱ - ارانسکی گاه به این شباهتها با مبانی زبان‌شناختی و ریشه‌شناختی اشاره کرده است و ما چند نمونه از آن را یادآور می‌شویم. در اسم مثل «چهار» فارسی، «چثور» (chathwar) ایرانی باستان، «چتیره» روسی [ قیاس کنید با «مهر»، «میثره» و «میترا» ]. (ارانسکی، ۱۳۵۸ : ۱۷۵)، در فعل مثل «بودن» فارسی، «بوته» (buta) ایرانی باستان و «بیت» روسی (همان: ۱۸۲). و در حرف مثل upa و pa که به ترتیب جزء پیشین فعل در ایرانی باستان و روسی است (همان: ۱۸۲). در این مقاله نیز نگاه کنید به واژه‌های اساطیری گامایون، بگ و دیو.
- ۲ - از خدایان دیگر روسیه، پرون (Perun) خدای رعد، داگدا (Dagoda) خدای نسیم و هوای خوب، استری بُگ (Stribog) خدای باد و نیرومندی، یالکانست (Yalkanost) الهه خوانندگی و نوازندگی، لرب (Lerb) خدای شادی، بهار و عشق و کمک‌کار کسی که محبوبش دوستش ندارد و مادرش لادا (Lada) خدای عشق و هوس ....

## منابع

- ارانسکی، ای. م. (۱۳۵۸) مقدمه فقه اللغة ایرانی، ترجمه کریم کشاورز، تهران، پیام.
- اسمیت، ن. و د. ویلسون (۱۳۶۷) زبان شناسی نوین (نتایج انقلاب چامسکی)، ترجمه ابوالقاسم سهیلی و دیگران، تهران، آگه.
- اکرامی، محمود (۱۳۸۲) از ما بهتران (پژوهشی در فولکلور مردم خراسان)، مشهد، ایوار.
- اورسل، ارنست (۱۳۸۲) سفرنامه قفقاز و ایران، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- پوراحمد جکتاجی، محمدتقی (۱۳۸۰) افسانه های گیلان، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- تسلیمی، علی (۱۳۸۱) گذر از جهان افسانه (نقد و تحلیل افسانه های گیلان) رشت، چوبک.
- خائفی، عباس و بابک دبیر (۱۳۸۱) زبانشناخت فارسی، رشت، چوبک.
- رایشلت، هانس (۱۳۸۳) گاهان زرتشت و منتهای نواوستایی، گزارش جلیل دوستخواه، تهران، ققنوس.
- رضی، هاشم (۱۳۸۱) دانشنامه ایران باستان، جلد اول، تهران، سخن.
- شعار، ج. و ح. انوری (۱۳۸۳) غمنامه رستم و سهراب، تهران، قطره.
- فردوسی (۱۳۷۴) شاهنامه (از روی چاپ مسکو)، جلد اول و دوم، سعید حمیدیان، تهران، نشر داد.
- فوران، جان (۱۳۸۰) مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴) دانش نامه نظریه های ادبی معاصر، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.
- ندا، طه (۱۴۱۲هـ. / ۱۹۹۱ م.) الآدب المقارن، بیروت، دارالنهضة العربیه.

نلدکه ، تنودور (۱۳۶۹) حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران، سپهر.  
 هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۸۳) تاریخ روابط خارجی ایران، تهران، امیرکبیر.  
 هینلز، جان (۱۳۶۸) شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، چشمه.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵) فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تهران، سروش.

Ерымовский, К, И. Самаренко, В.П. (1959) Каспийцы, их легенды, сказки Волгоград.

Медведев, Ю. (1999) Русские народные сказки, легенды, предания, Изд.Астрель.

Пропп, В.Я.(2004) [http:// nicbar.narod.ru/muromez/htm](http://nicbar.narod.ru/muromez/htm), ит

Пропп В. Я Русский Героческий Эпос. М Илья Муромец, Москва, 1958.

Журавлев, Андрей (2004) <http://nicbar.narod.ru/muromez/htm>.